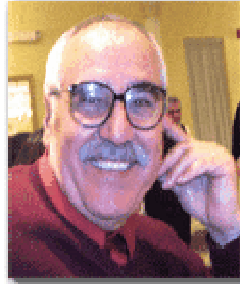


دکتر لطیف طبیبی

01-12-2012



تورنتو/ کانادا

## یک دهه سیاست جهانشمول غرب در افغانستان

مضمون نخست

### تحکیم سلطه اسلامی و تسلط دین سالاری در قدرت سیاسی

پیشدرآمد

طرح مسأله

دولت دست نشانده

سلطه دین سالاران

### پیشدرآمد

مدتی است که در انتشار این گونه نوشته های بحث برانگیز خود دچار تردید شده ام. علت آن در نظر داشت رسم معمول یا پیشدواری عده ای از جامعه ماست که می شود آنها را پیشداوری زده نامید. اغلب نوشته های روشنفکران افغانستان به دلیل فرهنگ و عادت زشت پیشداوری یا خوانده نمی شود و یا اگر هم کسی آنها را بخواند، بدون تعقل به نتیجه گیری های احساساتی می انجامد. چون نوشته های من برخلاف برخی از فرزانه های کشور، عاری از هرچه که دمار انقلابی، ملی گرای افغانی، ملت مداری و مداحی تاریخ است، می باشد و به تابو ها و دگم ها به دیده انتقادی می بینم، به مذاق یک تعداد سازگار نمی باشد. مگر به دلیل این فکر که گفتنی های خود را سانسور و پنهان ننمایم، همچنان نظربه خواهش برخی از دوستان که علاقمند به شرح اوضاع و عوامل ناگواریک دهه تاثیرات پروسه سیاست

جهانشمول جامعه جهانی در افغانستان اند، یادداشت ها و تفکرات خود را به نشر می‌رسانم. خواهش این است که دگر اندیشان و کسانی که با این برداشت های من موافق نیستند، به بحث بپردازند.

پیش از آغاز به یادداشت ها، به یاد نوشته های افتادم که سی سال قبل توسط سیاستمدار و نویسنده ایرانی، آقای دکتر کریم سنجابی تحت عنوان ( قصه من، ایران من) در مجله «روز گارنو» در پاریس چاپ می شد. سنجابی که از اعضای جبهه ملی، پیروان زنده یاد دکتر محمد مصدق بود، از ناهمگونی فکری برخی از روشنفکران ایرانی که در پهلوی آخوند ها ایستاده بودند و از حکومت ضد آخوندی، زنده یاد دکتر شاپور بخیارپشتبانی نکردند، رنج می برد. سنجابی از دیدگاه تاریخ، جریانات سیاسی ناهمگون ایران را بعد از جنبش تنباکوبه نقد کشیده بود. او که شاهد عینی به قدرت رسیدن آخوند سالاران به همکاری برخی از روشنفکران ایرانی بود، در نوشته های خود به تشریح ناهمگونی فکری قشر روشنفکران ایران پرداخته و گوشه هایی از آینده فلاکت بار رژیم مذهبی آخوند سالاری را روشن کرد.

به تاریخ هشتم فیروزی 2012 دکتر احمد صدر حاج سیدجوادی با انتشار نامه ای سرگشاده به برخی وئب سایت ها خطاب به مردم ایران، به عنوان یکی از افرادی که در تاسیس نظام و مدیریت انقلاب نقشی ایفا کرده از آنها پوزش خواست. این نوع راه و روش و عملکرد واقعاً آموزنده اند.

بدبختانه که در افغانستان برخی از روشنفکرانی که در اشتباه سیاسی غرق اند، و برخلاف ادعا هایی که داشتند، جانب مدعیان دیگری را گرفتند و خدمتگار آنها و دچار اشتباه شدند، اما معذرت خواهی از مردم را ننگ می پندارند.

اصطلاح ناهمگونی سیاسی و فکری از جمله مقولاتی است که برای بسیاری از روشنگران افغانستان نیز صدق می کند. این قشر که از نیم قرن اخیر به ناهمگونی های فکری و سیاسی آغشته شده در بدو شناخت موقعیت قشری و سیاسی خود، مانند بلبل است که از یک شاخه می پرد و به شاخه دیگری می نشیند.

اینجانب در مضامینی که نشر میشوند، خواهم کوشید تا ناهمگونی های فکری و سیاسی این قشر را روشن نمایم.

حوادث تاریخ چهاردهه اخیر افغانستان، نخست اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی سابق و اکنون زیادتر از یک دهه سیاست جهانشمول جامعه جهانی در افغانستان، یکی از جمله حوادث مهم قرن حاضر بشمار می آید. اما پیش از همه بگویم که این پروسه به ناکامی انجامیده است.

این پروسه ناکام جامعه جهانی که با مصارف هنگفت اقتصادی برخی از کشورهای صنعتی با تغییرات کم در زمینه های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در افغانستان عملی شد، از یک جهت این پروژه ها خسارات مالی برای برخی از کشورهای کوچک صنعتی که در افغانستان سهم داشتند، بیار آورد و به بحران اقتصادی این کشورها شدت بخشید. از جانب دیگر، با این همه قربانی که مردم افغانستان و جامعه جهانی داد، رشد اقتصادی به نفع عمومی مردم افغانستان صورت نگرفت. تغییرات فرهنگی و اجتماعی وسیعی در روینائی جامعه رخ نداد. برعکس کشوری که نیم قرن پیش از یک نظام سیاسی سکولار ناقص برخوردار بود، زن ها آزادی نسبی داشتند، هنرمندان به سطح فرهنگی جامعه، بدون دخالت مذهب یون برنامه اجرا می کردند. ولی اکنون بعد از یک دهه سیاست اقتصادی و نظامی جهانشمول، این کشور شروع کرده که دوران ما قبل تاریخ را سپری کند.

## طرح موضوع

اکنون زیادتز از یک دهه از فعالیت جامعه جهانی در افغانستان می گذرد. در پایان سال 2011 میلادی کنفرانس بن دوم در آلمان و در ماه های می و جولای 2012 کنفرانسهای در شیکاگو و توکیو در باره افغانستان برگزار شده بود.

کنفرانس بن دوم مانند گردهمایی دیگر جامعه جهانی، بدون نتیجه و بالاخره نمایی از شکست سیاست، اقتصادی به رهنمایی بانک جهانی در افغانستان بود. افغانستان یگانه کشور عقب مانده است که در سه دهه اخیر زیادهترین کنفرانس های جهانی در باره آن برگزار شده است. بسیاری از این کنفرانس ها بدون نتیجه بدون میل و علاقه کشورهای شرکت کننده سپری شده است. علت آن در بی مسوولیتی و عدم استحکام قدرت مرکزی افغانستان است.

نکته جالبی که در این کنفرانس ها مکرراً مورد توجه قرار میگرد، این است که هنوز زیادهتر از 90 درصد مصارف حکومت افغانستان از طریق کمک های خارجی سر هم می شود. یعنی جامعه جهانی در ظرف یک دهه موفق نشده که اقلأ 50 درصد مصارف نظام افغانستان را از عواید ناخالص ملی آن سر هم کند. در نتیجه ما اکنون با افغانستانی سر کار داریم که از نگاه درجه عقب ماندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در دهه نخست هزاره سوم میلادی پایا نترین درجه رشد خودکفایی کشورهای عقب مانده، را نشان می دهد. در اینجا بیاد قضاوت آقای (مایکل منلی) صدراعظم کشور جامایکا افتادم. او در مصاحبه ای در یک فلم مستند که در باره اخراج کارگران شرکت لباس دوزی آلمانی «هینس» در جامایکا صورت گرفته، می گوید که در دوران نخست وزیریم، جهت گرفتن کمک های اقتصادی به بانک جهانی به واشنگتن رفتم، بعد از مذاکره با بانک جهانی و تعیین شرایط برای کمک های اقتصادی به این واقعیت بر خوردم که، پروسه استعمار نوین کشور جامایکا در چهارچوب قرارداد کمک های بانک جهانی از نو آغاز شده است.

راستی در دهه نخست هزار سوم پرداختن به این موضوعات بنیادین که چگونگی دستیابی جوامع انسانی و کشورهای فقیر به تجدد، نوگرایی و نوسازی و بالاخره رسیدن به دموکراسی از مسائل عمده و دلمشغولی های اصلی انسان ها در این دوران است. این مسأله فقط به کشورهای پیشرفته اروپایی محدود نمی شود. زیرا در سده اخیر برخی از کشورهای در حال توسعه و فقیر نیز کوشیدند و موفقانه در شاهره تجدد، نوسازی و مدنیت گرایی قدم گذاشتند، لکن افغانستان در سده روان از کاروان تجدد و نوگرایی و نوسازی به دور ماند. این جامعه در یک برزخ سیاه نادانی گیر کرده است.

*اکنون پرسشی که مطرح است، این است که این وضعیت اسفناک اجتماعی و سیاسی این سرزمین زابیده چه عواملی است؟*

اگر از حاشیه‌های تاریخی صرف نظر کنیم، دولت دست‌نشانده و حامیان چپ‌اولگر و دخالت‌سلطه مذهبی در سیاست در این دهه از جمله عواملی اند که به شرح آن می‌پردازم.

## دولت دست‌نشانده

مخالفت صریح مردم افغانستان با نظام سیاه‌طالبان موضوعی منطقی، ساده و قابل پذیرش بود. ولی موقعیت جغرافیایی افغانستان، چیزی فراتر از وضعیت سیاسی این کشور است. پیش از نیمه قرن است که، امریکا و برخی از کشورهای اروپایی برای کنترل و اثرگذاری بر کشورهای شرق میانه برنامه‌هایی مانند پیمان بغداد را برنامه‌ریزی کردند. افغانستان یک حوزه غنیمتی در محاسبه آنها بود. به خصوص که بعد از پیمان بغداد، پاکستان یک بازیگر مهم منطقه‌ای شد. که نه تنها سیاست‌های داخلی خود را مشخص نمی‌کرد، بلکه در مواقعی اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی سابق، سرنوشت سیاسی افغانستان را هم تعیین می‌کرد.

برداشت روشنگران افغانستان به عواقب و اثرات دخالت نظامی امریکا در 2002 از هر جهت کوتاه‌بینانه بود. این حمله نیازمند توجه جدی‌تری داشت. اگر در اوائل برخی از نهاد‌های سیاسی روشنگران افغان در خارج و برخی از تحصیل‌کرده گان افغان، پس از حمله امریکا و سرنگونی طالبان، همچنان شانه به شانه در پهلوی جمعیت اسلامی و باقی گروه‌های جهادی نمی‌ایستادند و دست‌در دست هم نمی‌داند و تنها نیروی استبدادی طالبان را نشانه نمی‌گرفتند و مشکلات سیاسی افغانستان را در سقوط طالبان خلاصه نمی‌نمودند، امکان بازتولید استبداد سیاسی مذهبی و دین‌سالاری و فروافتادن مردم در سلطه مذهب سالاران در چهارچوب قانون اساسی نوین و مشروعیت بخشیدن به جمهوری اسلامی افغانستان به این سان راحت و کم‌هزینه برای اسلام‌گرایان صورت نمی‌پذیرفت.

روشنگران افغان به این واقعیت آگاه بودند که، حکومت مجاهدین و طالبان توسط قدرت‌های مختلف مانند آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان به عنوان موقعیتی برای رسیدن به اهداف شخصی و جمعی در منطقه مورد سوءاستفاده قرار گرفته بودند. ضرورت نبود که بازتولید حقوقی، در استبداد سیاسی و دین‌سالاری و فروافتادن مردم در حلقه این نظام صورت می‌گرفت. برای اینکه هرگونه حمله نظامی خارجی پشتیبانی شده، عواقب خواسته و ناخواسته فراوانی را با خود به همراه می‌آورد. هرگونه حمله نظامی، بی‌تردید تلفات جانی فراوانی در بر خواهد داشت بدون اینکه نتیجه محسوس و قطعی‌ای داشته باشد. به علاوه حمله نظامی خارجی در افغانستان، باعث درگیری‌های دیگر داخلی و منطقه‌ای شده است، در حالی که اگر در داخل خود کشور حکومت سیاه‌مذهبی طالبی توسط خود افغان‌ها سرنگون می‌شد، امید می‌رفت که در آینده، زمینه برای تحولات رشد سکولاریزم و مردم‌سالاری ریشه می‌گرفت.

همه ما می دانیم تصویر غلطی که آمریکا از خود به عنوان حامی دموکراسی در سراسر دنیا ارائه می‌کند؛ نادرست است. چون هدف آمریکا هرگز ایجاد حکومت‌های دموکرات نبوده است، مگر این‌که با او سازگار و همراه باشند.

در افغانستان آمریکا، نظامی بنام جمهوری اسلامی در شکل اولیگارشیانه در چهارچوب سنت و مذهب و حتی به نوعی "دموکراتیک" ناقص سرپا کرد. ولی این حکومت در عمل، همان حاکمیت مطلق را داشت و دارد. در شکل نظام جمهوری است لکن در عمل و روش حاکمیت، آقای کرزی مانند رژیم سلطانی که "ماکس ویبر" جامعه‌شناسی آلمانی از آن در تعریف حکمفرمایان عثمانی ترک یاد کرده است، می‌ماند.

حکومتی که در شکل نظام جمهوری استقرار می‌یابد؛ نقش اجتماعی آن می‌بایست مرتبط با زندگی انسانها در جامعه می‌بود، در حالیکه جمهوری اسلامی افغانستان نیست. این جمهوری محدود به خود است. برای روشن شدن وضع « کلیه شئون اجتماعی کنونی» باید توجه به دست‌آورد های یک دهه این دولت داشت. نقش تاریخی یک دهه این دولت را نمی‌توان از سرنوشت کنونی افراد، جدا از حوادث ناگوار کنونی مورد مطالعه قرار داد. امروز آقای کرزی در افغانستان در همه ابعاد، از غیرمادی ترین جنبه های زندگی گرفته تا به پدیده های کاملاً مادی حیات اجتماعی مثل شکل سکونت و امور مربوط به مرفولژی اجتماعی مداخله دارد.

اقتصاد کنونی افغانستان، اقتصادی رانتی است. دست‌کم نود درصد مصارف کشور از طریق کمک های خارجی تامین میشود. از نظر مالی، دولت افغانستان وابسته به ملت نیست، برای اینکه هر ماه پول خدا داده مصارف حکومت از کمک‌های خارجی می‌رسد. ولی بدبختانه که در افغانستان ملت وابسته به دولت است و اکنون این جمهوری چه دولتی است؟

این حقیقت مهم را باید در نظر داشت که در افغانستان هیچگاه دولت‌ها قادر نبودند که رفاه اندکی برای اقوام همه اطراف هندوکش فراهم کنند؛ بنابراین مردم دهات و حاشیه نشینان شهر کاملاً نادیده گرفته شده بودند. در افغانستان رابطه بین دولت و رده‌های پائین جامعه موجود نبود. در افغانستان در حدود ده در صد قشر تجار، مالکین بزرگ و بیوکراتهای دولتی زندگی راحتی داشتند. آنها از لحاظ اجتماعی و اقتصادی از قدرت بر خوردار بودند. خوب می‌خوردند و خوب می‌پوشیدند. ولی یک دهه سیاست‌های اقتصادی جامعه جهانی در قالب تئوری های نئولیبرالیسم، نا برابری‌های ساختاری و نارضایتی اجتماعی مردم افغانستان را زیادتز تشدید کرده است. افزایش استفاده از بازار ضعیف با نهاد های فاسد دولتی، با تشدید قطبی شدن افغانستان، باعث نا آرامی‌های قومی و اجتماعی شده است. از آغاز این رژیم، شکل‌گیری یک قشر فاسد اقتصادی و همکار دولت از مسائلی دردناکی بود که صلح اجتماعی و مسائل قومی را در افغانستان، آسیب زد. اکنون بعد از یک دهه تسلط اقتصادی و

سیاسی جامعه جهانی در افغانستان، مردم خسارات مادی و معنوی از رهگذار عملکرد و سیاست‌گذاری‌های مسئولان جامعه جهانی دیده اند.

## سلطه دین سالاران

افغانستان از رده کشورهای اسلامی است که هنوز، اعتقاد جای خرد، و دین جای فلسفه را گرفته است. امکان دارد که در قرون متمادی برخی فلاسفه اسلامی در این سر زمین بوده‌اند، اما اینان یا سرکوب شده‌اند و یا مجبور بوده‌اند همواره مباحث فلسفی را طوری عنوان کنند که با باورهای دینی برخورد پیدا نکند. به عبارت دیگر، در این سرزمین فلسفه، خودمدار نبوده است، یا می‌بایست آنرا با دین هماهنگ کرد یا حالت تزیینی و تشریفاتی داشته که آن را «آداب» می‌گفته‌اند و در پیشگاه خلیفه، به خصوص در دوران غزنویان و عباسیان که بوستان سرای‌های فرهنگی وجود داشت. عارفانی از بوستان سرای‌های فرهنگی به دربار سلطان و خلیفه جمع می‌شدند. نوعی رقابت روایتی رواج داشته و هر دانشمندی چند روایت از افلاطون و ارسطو و دیگر فیلسوفان یونانی نقل می‌کرده که هدف صرفاً ذکر روایت بوده و جنبه کاربردی نداشته است. خلیفه نیز از اینکه چنین اندیشمندانی در خدمت دارد، احساس غرور می‌کرده و حالت «پیشرفت» به او دست می‌داده است. جالب است که همین حالت هم اکنون در جمهوری اسلامی افغانستان و برخی از بلاد اسلامی دیگر رایج است.

قرارشیدنی که آقای کرزی یک صد یازده مشاور دارد. از مشاهدات مشاورین رنگا رنگ آقای کرزی به این نتیجه می‌رسیم که برخی از آنها با استناد به امام جعفر صادق که به روایت جلد اول تاریخ "طبری" که طرح جنتری اسلامی را نموده بود، بر نامه‌های دیدار آنرا تنظیم می‌کنند. برخی با استناد به جابر انصاری و شیخ عبده مصری و هابرماس و ماکیاولی محتوای گفتار او را راهنمای می‌کنند. این مشاورین در حد خود و به تصور آقای کرزی شاید یک گام به پیش باشد. اما گنه قضیه تغییر نکرده. همچنان فرهنگ روایتی باقی مانده، منتهی مرجع استناد تغییر کرده است.

به همین دلیل در سرتاسر جهان پرغرور اسلام امروزی حتی یک انکشاف علمی و یا فیلسوف در حد فلاسفه غرب به وجود نیامده است. در علوم اجتماعی معیار زندگی و پویندگی هر جامعه با مجموعه‌ای از جوامع که خود را متعلق به تمدن خاصی می‌دانند، با میزان نوع و کیفیت آنچه که آن‌ها به جامعه بشری ارائه و عرضه می‌کنند، رابطه مستقیم دارد. آنچه عرضه می‌شود می‌تواند از نوع مادی باشد یا معنوی. می‌تواند فلسفه و هنر و ادبیات و فکر نو باشد و می‌تواند انواع و اقسام کالاهای صنعتی. همین رشته را بگیریم و گسترش دهیم به حوزه ادب و هنر و موسیقی و اندیشه پردازی‌های نو، می‌بینیم که متأسفانه در کل در هزاره سوم با پیشرفت‌های ابزارمعلوماتی و موفقیت دست آورد انقلاب انفرماتیک در دنیای امروز، نه تنها افغانستان که بلکه حوزه موسوم به جهان اسلام نه حرف نویی دارد. نه هنر تازه‌ای که جهان‌شمول باشد، دارد. اگر به معیارهای پیشرفت انسانها نگاه کنیم، می‌بینیم که سهم جهان اسلام در این زمینه‌ها بسیار اندک است.

با اتکا به گفتار پیش، اگر افغانستان را در رابط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که، مذهب و سنت در پهلوی نظام‌های مستبده از عوامل عمده اجتماعی عقب ماندگی جامعه افغانستان بوده و هستند.

حتی ما این ناهمگونی اجتماعی را در سیمای جمعیت افغان‌های مهاجر در خارج مشاهده می‌کنیم. درسه دهه اخیر که جمعیت افغان‌های

مهاجر در کشورهای غربی زیاد شده است، نسل های نوین افغان آنقدر که می بایست از فرهنگ و اقتصاد کشورهای میزبان بهره‌مادی و معنوی ببرند، نه بردند. صاحب این قلم در سال 1377 مضمونی تحت عنوان (پناه گزینی و ساختار جمعیتی افغان های پناه گزین در مثال پناه گزین های افغان در کانادا) در شماره چهارم "مردم نامه باختر" ص 84 - 113 چاپ نمودم. در 2009 دوباره در رابطه با مسائل اجتماعی و واقعیت های جمعیت افغان های کانادا، به کند و کاو پرداختم. انگیزه پژوهشی آن را مجموعه یی از گزارش های تشکیل می داد، که در پارلمان اروپا در باره بحران های خانوادگی مهاجرین مطرح کرده و بالای آن بحث نمودند. در اخیر دسامبر 2009 در جریده "پیام روز" مضمون دیگری راجع پناه گزینان افغان نوشتم. از بررسی ارقامی که از احصائیه مرکزی کانادا بدست آوردم، این واقعیت را نشان می داد که تعداد دانشجویان جامعه مهاجر افغان در ایالت انتاریو، کانادا بسیار ناچیز بود.

امروز جامعه درونی و بیرونی افغانستان بعد از یک دهه سیاست جهان شمول جامعه جهانی، در شمار عقب مانده ترین کشورهای روی زمین است و اجتماع کوچک افغان ها در خارج نیز اسیر مذهبگرایی گردیده است. مردم ما چه در داخل و چه در خارج در یک برزخ سیاه مذهبی گیر کرده اند. برای ما افغان ها هنوز مفاهمی چون تجدد «مدرنیته» نوگرایی «مدرنیسم» و نوسازی «مدرنیزاسیون» بیگانه است.

در اینجا باید این مسئله روشن شود که هدف این مقاله توهین به باور عقیدتی کسی نیست. در زبان عام سیاسی در شرایط کنونی افغانستان بین مسلمانان علاقمند به شرکت در فعالیت های سیاسی و جنگسالاران و مافیای مذهبی که گروه "اسلامیست" ها را تشکیل می دهند، فرق عمده ای وجود دارد. هر مسلمانی حق دارد که، همچون دیگر شهروندان یک کشور، در سرنوشت سیاسی وطن اش شرکت کرده و مناصب و مقامات مختلف دولتی را به دست آورد؛ اما گروه های اسلامی در افغانستان هستند که معتقد به (اسلامی کردن حکومت و دستگاه قضایی) آن اند. آن ها جز خودشان (که می پندارند سخنگوی اکثریت افغان ها اند) کسی را شایسته دست یافتن به مناصب و مقامات دولتی این حکومت اسلامی نمی دانند و در زبان تحلیل های سیاسی امروزین از این گروه اخیر با اصطلاح "اسلامیست" یاد می کنند، این گروه تعیین کننده روند سیاسی امروز و فردای افغانستان شده اند.



هم اکنون مذهب و سنت از جمله عوامل بازدارنده‌ی بی‌اند که مرحله‌گذار جامعه‌ما را به طور چشمگیری سد کرده است. جالب است که تا کنون مسائلی از قبیل "آنچه که خود داریم" و "آنچه که اکنون هستیم" و "آنچه که از دیگران در شرایط کنونی می‌خواهیم اقتباس کنیم" و یا استفاده کنیم، مورد سنجش عمیق و ارزیابی وسیعی برخی از قلم بدستان افغانستان قرار نگرفته است. بیش از چندین دهه بدین سو در جامعه سنتی ما گذار از دوران ارزش‌های کهنه به ارزش‌های شبه نوین، آغاز یافته است، ولی همیشه در داخل با فرهنگ‌های مواجه شده است که در بسیاری موارد با آن‌ها در تضاد و ناهماهنگی و ناهمگونی قرار داشته است. حال اگر این تضاد را مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که سلطه جهان بینی مذهبی راست و چپ سنتی در پهلوی قدرت‌های مستبده و سیاست‌های استعمار نقش عمده داشته است.

سیطره جهان‌بینی ایدئولوژی مذهبی راست و چپ سنتی، قوه خلاقیت را ضعیف و حتی زائل کرده است. مبنای خلاقیت و نوآوری واقعی، فکر آزاد است. یعنی فکر نقاد. زیرا روند خلاقیت، یک روند انتقادی است. روند شک است، تردید است، آزمایش است و نقد بر آزمایش است. در یک کلام، روند خلاقیت و ابتکار نه تنها نقد است، بلکه نقد بر نقد است. از این رو، این روند به هیچ روی با سلطه جهان‌بینی مذهبی راست و چپ سنتی، نمی‌خواند.

جامعه مذهبی افغانستان هنوز به مرحله گذار عقل باوری و نقد بر نقد نرسیده است. در جامعه‌ای که فرهنگ عقل باوری حاکم نباشد، احساسات فردی و اجتماعی سایه سنگینی در فرهنگ رو بنائی دارد. از نگاه تئوری جامعه شناسی عامل ایجاد کننده فرهنگ، میراث اجتماعی است. این میراث جنبه ذخیره‌ای دارد و در ساخت آن عوامل بسیاری مداخله می‌کنند. مثل اطلاعات و دانش‌های موجود در جامعه، هر قدر محتوای این میراث فرهنگی گسترده باشد و تحول نیز در آن راه داشته باشد، دامنه پویائی آن وسیع تر است. امروز در افغانستان روند کلی کشور بجای این که مطلوب عقلا و عقلگرایی باشد، مطلوب مداحان و فریبکاران و ریاکاران و رانت خواران شده است.

**نوامبر 2012**

**ادامه دارد**